گفت‌وگوی «جوان» با جانباز سیدعبدالکریم محمدی
از رزمندگان دفاع مقدس که در ۱۵سالگی به جبهه رفته بود

آیه جهاد که آمد بابا اجازه داد به جبهه بروم

زینب محمودی‌عالمی

تاریخ دفاع مقدس پر است از فداکاری و ایثار جوانان و نوجوانانی که از سنین کم به جبهه‌های جنگ می‌رفتند و در فضای جبهه‌ها رشد و تربیت جسمی و روحی می‌یافتند. سیدعبدالکریم محمدی به عنوان یک جانباز ۵۰درصد یکی از همین نوجوانانی است که در سن ۱۵سالگی برای اولین بار به جبهه رفته بود. او در ۱۳عملیات بزرگ و کوچک جنگ شرکت کرده است که عملیات طریق‌القدس و الی‌بیت‌المقدس از جمله این عملیات‌ها به شمار می‌روند. جانباز محمدی به همراه برادرانش سیدعبدالخالق محمدی، جانباز ۴۵درصد و بیسیمچی شهید محمود کاوه و سید عبدالرزاق محمدی جانباز شیمیایی ۱۵درصد و بیسیمچی فرمانده گردان یازهرا(س) ماه‌ها در جبهه بودند و هیچ‌گاه فضای جبهه‌ها از وجود این سه برادر خالی نبود. گفت‌وگوی «جوان» با جانباز سید عبدالکریم‌محمدی را پیش رو دارید.

جانباز محمدی

چطور می‌شود از یک خانواده چند برادر با هم به جبهه اعزام می‌شدند؟ این خانواده‌ها چطور فضای تربیتی داشتند؟

زمان جنگ خیلی از خانواده‌های ایرانی که خودشان در پیروزی انقلاب نقش ایفا کرده بودند، به دلیل فضای مذهبی که داشتند، فرزندانی تربیت می‌کردند که داوطلبانه برای حفظ کشور و نظام اسلامی به جبهه‌ها اعزام می‌شدند. خیلی از ما که آنموقع نوجوان بودیم، آنقدر شوق داشتیم که حتی اگر جلوی اعزام‌مان را می‌گرفتند، با اصرار خودمان را به مناطق عملیاتی می‌رساندیم. قضیه جبهه رفتن من و برادرانم هم چیزی غیر از این نبود. ما که از کودکی پای روضه امام‌حسین(ع) بزرگ شده بودیم، در کربلای جبهه‌ها شرکت کردیم و به ندای حسین زمان که حضرت امام بودند، لبیک گفتیم.

برادران‌تان در چه یگان‌هایی بودند و شما در چه یگانی؟

من که در طول دوران حضورم در چند یگان مختلف بودم. با بچه‌های شیراز، با بچه‌های لشکر علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) و... در مقاطع مختلف حضور داشتم. برادرانم سید عبدالخالق و سید عبدالرزاق هم هر کدام در یگان‌های متعددی بودند. سید عبدالخالق یک مقطعی بیسیمچی شهید کاوه، فرمانده لشکر ویژه شهدا بود. سید عبدالرزاق هم در گردان یازهرا(س) فعالیت می‌کرد و بیسیمچی فرمانده این گردان بود. من هم در برخی مقاطع جنگ جزو تیم اطلاعات شناسایی بودم. البته مسئولیت‌های دیگری هم داشتم و چون از نوجوانی به جبهه رفته بودم، سمت‌ها و مسئولیت‌های زیادی را در طول دوران حضورم در منطقه تجربه کردم.

گویا شما در ۱۵سالی به جبهه رفتید، نحوه آشنایی‌تان با بحث جبهه و دفاع مقدس چطور بود؟

من متولد سال ۴۵ در یاسوج هستم و زمان انقلاب از طریق صحبت‌های دو نفر از معلم‌های‌مان به نام آقای وفاپیشه و آقای عباس‌پور با نهضت حضرت امام آشنا شدم. یک روز مدیر به جرم اینکه مدرسه را بهم ریخته بودم، من را به شدت کتک زد که آقای وفاپیشه جلویش را گرفت. خلاصه همین‌طور در جریان تظاهرات بودیم تا اینکه انقلاب پیروز شد و بعد از انقلاب از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ با بسیج همکاری می‌کردم. اسم بسیجیانی که اولین بار از استان کهگلویه‌وبویراحمد به منطقه غرب کشور اعزام می‌شدند را در کارت بسیجی‌شان می‌نوشتم. نهایتاً خودم ۲۰مهرماه ۱۳۶۰ عضو سپاه پاسداران شدم و همان سال ۱۳۶۰ در ۱۵سالگی برای اولین بار به جبهه اعزام شدم.

شرایط جسمی‌تان در آن سن و سال اجازه حضور در جبهه را می‌داد؟

راستش خیلی نحیف و لاغر بودم. اولین عملیاتی که می‌خواستم شرکت کنم عملیات حصرآبادان بود. سوار ماشین که شدم پدرم آمد داخل ماشین گفت بابا! تو نمی‌توانی حتی یک اسلحه برداری چطور می‌خواهی به جبهه بروی؟ بیا پایین الان موقع جبهه رفتنت نیست. گفتم نمی‌آیم. میله وسط اتوبوس را گرفتم. بابا دستم را کشید گفت الان وقتش نیست هر وقت توانستی به جبهه برو. خلاصه هرچه گریه و زاری کردم نتوانستم به جبهه بروم. به مرکز آموزش بسیج رفتم و به بسیجیان آموزش می‌دادم. همزمان به پدرم فشار می‌آوردم می‌خواهم به منطقه بروم. حصرآبادان که شکسته شد عملیات بعدی طریق‌القدس (آزادسازی بستان) بود. می‌خواستم بروم باز پدرم گفت نه! اصرار کردم و قرآن را باز کرد. آیه جهاد آمد. گفت: به سلامت! خوش آمدی. من دیگر کار ندارم. خدا حافظت برو. خیلی خوشحال شدم بابا رضایت داد.

بعد از اعزام در چه عملیاتی شرکت کردید؟

هفت خان بابا را رد کردم، رسیدم اهواز. مربی ما آقای فیاض اهل اصفهان بود. نیروها را برای عملیات طریق‌القدس آموزش می‌داد. قدم خیلی کوتاه‌تر از بقیه بود ولاغر بودم. مربی بین ۴هزار نیرو فقط مرا می‌دید! گفت تو از صف بیرون بیا. قایم شدم و دوباره گفت بیا بیرون. هر کاری کردم دیدم فایده ندارد. حاج شیرعلی سلطانی، اهل شیراز بود. ما را در پادگان به خط می‌کرد و دست برادر فیاض می‌داد. رفتم پیش حاج شیرعلی و گفتم شما ضمانت کنید با بچه‌ها به عملیات بروم. ایشان ضامن من شد. آقای فیاض گفت: سه بار دور پادگان ۹۲ زرهی بدو. اگر توانستی سه دور بدوی اجازه می‌دهم به عملیات بروی. من به عشق اینکه به عملیات بروم دویدم. آخرای کار بود گفتم خدایا کمکم کن دور آخری را بتوانم. لحظه آخر به زمین افتادم. اما به هر شکلی بود قبول کردند و به عملیات طریق‌القدس یا آزادسازی بستان و تنگه چذابه رفتم. در مورد حاج شیرعلی سلطانی بگویم که بسیار انسان معنوی بود. می‌دانست چطور شهید می‌شود. خودش قبرش را در شیراز کوتاه‌تر از قدش کنده بود. به او گفتند حاج شیرعلی! چرا قبرت را بدون سر می‌خواهی؟ گفت: خجالت می‌کشم با سر پیش امام‌حسین بروم. می‌خواهم بدون سر شهید شوم. در عملیات فتح‌المبین سرش از تنش جدا شد و همانطور که خودش می‌خواست حسینی شد و رفت.

جانباز محمدی نفر اسلحه به دست در جبهه‌های دفاع مقدس

> خیلی نحیف و لاغر بودم. اولین عملیاتی که می‌خواستم شرکت کنم، عملیات حصرآبادان بود. سوار ماشین که شدم پدرم آمد داخل ماشین گفت: تو نمی‌توانی حتی یک اسلحه برداری چطور می‌خواهی به جبهه بروی؟ بیا پایین الان موقع جبهه رفتنت نیست. گفتم نمی‌آیم. میله وسط اتوبوس را گرفتم. بابا دستم را کشید گفت الان وقتش نیست، هر وقت توانستی به جبهه برو...

چند ماه در جبهه ماندید؟

حدوداً ۵۰ماه درجبهه بودم و در ۱۳عملیات بزرگ و فرعی حضور داشتم. عملیات الی‌بیت‌المقدس یکی از این عملیات‌ها بود. مرحله اول عملیات بیت‌المقدس از رودخانه کارون رد شدیم. ما در لشکر علی‌ابن‌ابیطالب بودیم. لشکر جلوتر از ما، محمد رسول‌الله بود که آنها رفتند در مرحله اول عملیات خط را شکستند. ما پشت سرشان به ادامه عملیات رفتیم. مرحله اول و مرحله دوم رفتیم تا نزدیک شلمچه آنجا پدافند ادامه داشت. ماندیم تا شب آخر یعنی سوم خرداد و خلاصه تا آزادسازی خرمشهر درخط پدافند بودیم.

روز آزادسازی خرمشهر کجا بودید؟ چه خاطراتی از آن روزهای تاریخی دارید؟

در مرحله آخر عملیات الی‌بیت‌المقدس از دوم خرداد زیر آتش شدید دشمن بودیم. درگیری با عراق برای آزادسازی خرمشهر از ساعت ۱۶دوم خرداد ۶۱ شروع شد. خاطره جالبی از این درگیری دارم. کامیون‌ها نیروها را جابه‌جا می‌کردند و بسیجی‌ها به خط می‌شدند. نزدیک عراقی‌ها خاکریز زده بودیم. خاکریز آنقدر کوتاه بود که وقتی بچه‌ها از کامیون پیاده می‌شدند، زیر آتش دوشکای عراقی‌ها بودند. بین‌شان تیر به زمین می‌خورد و هیچ واکنشی نشان نمی‌دادند! راه خود را ادامه می‌دادند و شکر خدا آنجا حتی یک مجروح هم نداریم. در همان لحظات در زاویه و سنگری که نشسته بودیم، خمپاره‌ای آمد و به جلوی یک تویوتا که چهار نفر داخلش نشسته بودند اصابت کرد. هر چهارنفر شهید شدند. وقتی خمپاره منفجر شد، من دویدم ببینم کسی از بچه‌ها زنده است، دیدم همه شهید شدند و بیرون افتادند. خمپاره بعدی آمد و من شیرجه زدم. موج انفجار باعث شد با سروکتف زیر تلی از خاک بروم. کتفم سوخت. آنجا بچه‌ها مظلومانه شهید می‌شدند.

همان شب بچه‌ها خط اول را شکستند. از شهرک ولیعصر(ع) رفتیم و از پل معارب که خرمشهر را به شلمچه وصل می‌کرد، داخل رفتیم و مستقر شدیم. بچه‌هایی که رو به خرمشهر و پشت به دجله بودند داشتند برمی‌گشتند که سردار فضلی را دیدم. گفتم بچه‌ها دارند برمی‌گردند، احتمال دارد عراقی‌ها از طرف دجله بیایند. ایشان چهره نورانی داشتند. رو به من کردند و خندیدند. من قدم کوتاه بود ایشان قدی بلندی داشت، خم شد صورتم را بوسید. گفت نگران نباش خدا کمک می‌کند و نیروها جایگزین می‌شوند. کمی بعد رفتیم و در خرمشهر موضع گرفتیم. عراقی‌ها کلاً در محاصره افتاده بودند.

> سردار فضلی را دیدم. گفتم بچه‌ها دارند برمی‌گردند، احتمال دارد عراقی‌ها از طرف دجله بیایند. ایشان چهره نورانی داشتند. رو به من کردند و خندیدند. من قدم کوتاه بود، ایشان قد بلندی داشت، خم شد صورتم را بوسید. گفت نگران نباش خدا کمک می‌کند و نیروها جایگزین می‌شوند. کمی بعد رفتیم و در خرمشهر موضع گرفتیم. عراقی‌ها کلاً در محاصره افتاده بودند

همین محاصره هم منجر به تسلیم‌شدن نیروهای دشمن شد؟

بله، موقعی که دشمن را محاصره کردیم تیرها از هر طرف به سمت‌مان می‌آمدند. جوانی خیلی خوش سیما کنارم ایستاده بود. ناگهان تیری به سمت راست سینه‌اش اصابت کرد. وضعیتش بسیار وخیم بود. یکی از بچه‌های بهداری با آمبولانس همراه ما بود و این برادر مجروح را برد. بعداً فهمیدم آن جوان مجروح زنده مانده است.

حین درگیری‌هایی که منجر به آزادی خرمشهر شد، تک‌تیراندازهای عراقی خیلی اذیت‌مان می‌کردند. همیشه حسرت می‌خوردم چرا بچه‌های ما آنقدر در تک‌تیراندازی ماهر نبودند. به هر شکلی بود در برابر تک‌تیراندازهای عراقی و دیگر نیروهای‌شان مقاومت کردیم تا خونین شهر آزاد شد.

یادکرد

آمارهای عجیب از شهدای غیرنظامی شهر دزفول در دفاع مقدس

۱۳۱ خانواده دزفولی به صورت گروهی شهید شدند

شهرشوش در دوران دفاع مقدس بیشترین بمباران دشمن را تحمل کرده بود. در جریان این بمباران‌ها، تعداد قابل توجهی از مردم این شهر به شهادت رسیدند که شهادت ۱۳۱خانواده به صورت گروهی، بخشی از جنایات ارتش بعث عراق بود. متن زیر برگرفته از فصلنامه نگین ایران و همینطور خاطرات عبدالرضا سالمی‌نژاد، (از رزمندگان دزفولی) پیرامون همین مسئله است.

خانواده‌های پرشهید

خانواده‌های پرشهیدی همچون خانواده آریان‌پور با ۲۳شهید، خانواده سازش با هشت‌شهید، خانواده خوشروانی با هشت‌شهید، خانواده تمدن با سه‌شهید، خانواده خلف نوره با ۹شهید، خانواده چرمبریان با هفت‌شهید، خانواده اسدی ذاکر با هفت‌شهید و خانواده خانی با ۹شهید از جمله خانواده‌های پرشهید دزفول بودند. در کل جمع خانواده‌هایی که به‌صورت گروهی به شهادت رسیده‌اند، ۱۳۱خانواده است. آنان خانواده‌های شریف، مظلوم و صبوری بودند که با تکیه بر اندیشه‌های اسلامی، نه‌تنها کمترین اعتراضی علیه انقلاب از خود نشان ندادند، بلکه مصیبت وارده را لطف الهی می‌دانستند. آنها ضمن اینکه حمایت قاطع خود را از دولت اسلامی اعلام می‌کردند، مردم را نیز به مقاومت و پایداری در مقابل دشمن فرا می‌خواندند.

دزفول ردیف اول

تا پایان جنگ هرگز نه از شدت حملات و نه از حجم آنها به این شهر کاسته نشد و حتی وقتی عراق در تهدیدات مکرر خود، در میانه جنگ، تهران، پایتخت ایران را به لیست حملات موشکی خود افزود، دزفول هرگز از ردیف اول لیست تنزل نکرد. مقاومت حیرت‌انگیز مردم دزفول به عوامل و عناصر مختلفی متکی بود که پیشینه وابستگی و علاقه‌مندی آنها به مذهب و اطاعت از فرامین ائمه اطهار(ع) و تعصب خاص دینی - سیاسی به انقلاب اسلامی و حضرت امام‌خمینی(ره) از جمله شاخص‌ترین آنها به‌حساب می‌آمد که بیشترین سهم زیرساخت مقاومت را به خود اختصاص داده بود. عادت به زندگی در شرایط سخت‌وقدرت تحمل بسیار در برابر ناملایمات و پایین بودن سطح توقعات از زندگی از ویژگی‌های خاص مردم این دیار است که به نظر می‌رسد، خود را به‌خوبی در جریان جنگ شهرها نیز نشان داد.

بلدالصواریخ

این شهر قهرمان که به شهر موشک‌ها و توپ‌ها و به قول عراقی‌ها «بلدالصواریخ» معروف شد، در طول سال‌های دفاع‌مقدس و در جریان جنگ شهرها، صدها بار مورد هجوم و دشمنی حزب بعث عراق و ارتش اشغالگر آن قرار گرفت و در طول ۲هزارو۷۰۰ روز مقاومت، ۲هزارو۶۰۰شهید، ۴هزار جانباز، ۴۵۲آزاده و ۱۴۷مفقودالاثر تقدیم اسلام و آرمان‌های حضرت امام کرد. دزفول در طول جنگ ۱۷۶بار از سوی موشک، ۴۸۹بار به وسیله بمب و راکت و ۲هزارو۵۰۰بار به وسیله توپ موردحمله قرار گرفت که از این رهگذر ۱۹هزارو۵۰۰واحد مسکونی، اداری و آموزشی این شهر ویران شد. اگرچه شهرهای مورد هدف در الفبای ارتش عراق، تغییر، کم و زیاد یا جابه‌جا می‌شد اما تا پایان جنگ، جایگاه (الف) هرگز از دزفول جدا نشد و این سؤال بی‌پاسخ جنگ را تاکنون در ذهن ما باقی گذاشت.

شهری افسانه‌ای

آنچه این شهر را شهری افسانه‌ای در مقاومت و پایداری نشان داده است و در همان سال‌ها حیرت دوستان و دشمنان را برانگیخته بود، جاری و ساری بودن جریان زندگی در زیر انواع تهدیدات و حملات بوده است. مردم قهرمان دزفول برای حمایت از رهبری نظام و حفظ دستاوردهای انقلاب خود متحمل خسارات جانی و مالی فراوانی شدند اما نه‌تنها به خواست دشمن، در برابر انقلاب اسلامی نایستاد، بلکه تا آخرین روز جنگ دست از حمایت امام خویش برنداشتند. حضرت امام نیز قدرشناسانه بارها مردم این دیار را ستود و حتی بر برگزاری نماز جمعه‌اش در زیر تهدیدات دشمن مباهات نمود. مردم و دولت اسلامی نیز به‌پاس دلاوری‌ها و شهادت‌های مردم دزفول، در ۴خرداد ۱۳۶۶ رسماً این شهر را پایتخت مقاومت مردم ایران معرفی کرد و سال‌ها بعد آن روز به‌یادماندنی را در تقویم رسمی جمهوری‌اسلامی ایران قرار داد.

> **خانواده آریان‌پور با ۲۳شهید، خانواده سازش با هشت‌شهید، خانواده خوشروانی با هشت‌شهید، خانواده تمدن با سه‌شهید، خانواده خلف نوره با ۹شهید، خانواده چرمبریان با هفت‌شهید، خانواده اسدی ذاکر با هفت‌شهید و خانواده خانی با ۹شهید از جمله خانواده‌های پرشهید دزفول بودند. در کل جمع خانواده‌هایی که به‌صورت گروهی به شهادت رسیده‌اند، ۱۳۱خانواده است**

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۱۸

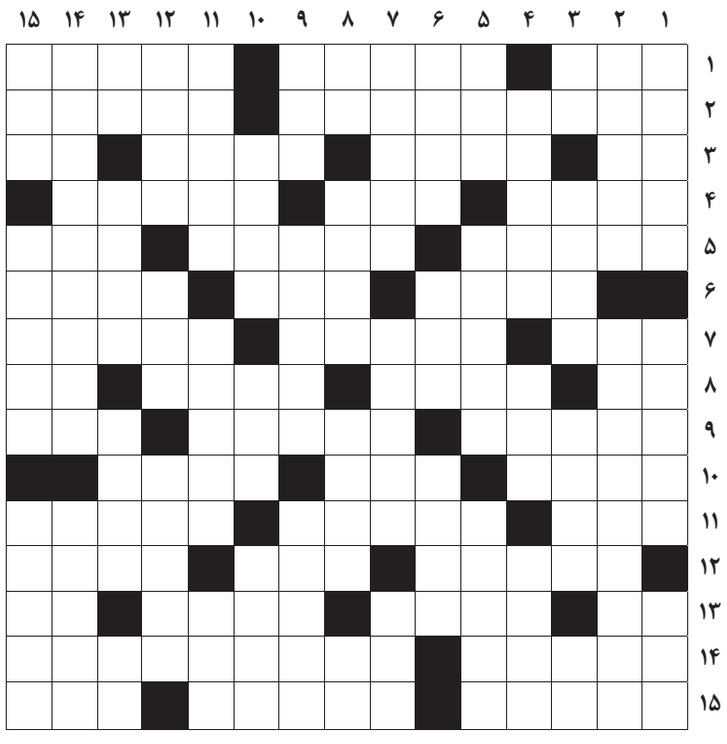

از راست به چپ

■۱-از شهرهای همیشه بیدار فلسطین-انتخاب شده-از شهرهای استان فارس ■۲-از نام‌های روز قیامت-از مناطق جنگی استان خوزستان ■۳-صدمتر مربع-مکان و آشیان-واحد ورزش مشت‌زنی-علامت جمع ■۴-غیرقابل شمارش-پرنده سعادت-سگ معروف فضانورد ■۵-صندوق نگهداری لباس-گردنه بین آستارا و اردبیل-طلای سیاه ■۶-مرد بی زن-گردنبند اسارت-قطب منفی پیل ■۷-نام-دینام شکسته-کسی که آب را به مزارع می‌رساند ■۸-نوعی موسیقی-پوشش لباس در جالباسی-روش‌ها-ماه سرد ■۹-صندلی چرخدار معلولان-دیوانه نمای عاقل-ایالتی در افغانستان ■۱۰-اهرم زیر پای راننده-چهارچوب عکس-معمار آلمانی سازنده ساختمان سازمان ملل ■۱۱-ابوالبشر-گاوچران ینگه دنیا-به برنده مسابقه داده می‌شود ■۱۲-حیله‌گر و زیرک-گریستن-حنا ■۱۳-اسم آذری-خبرگزاری سوریه-میوه‌ای شیرین با هسته درشت-حرف فقدان ■۱۴-گاه بر ضابطه چیره می‌شود-تیم فوتبالی در اسپانیا ■۱۵-عتیقه و باستانی-از فرماندهان شهید جنگ تحمیلی-از شهرهای آلمان

از بالا به پایین

■۱-غیر حضوری-قاره سبز-نظرات ■۲-از شهرهای سوئیس-رمانی از جک لندن ■۳-اراده-همیشه-شتر بی‌کوهان-صنم ■۴-وقت گذراندن-تاس-نوعی خرید کالا ■۵-درس خوانده-از درختان جنگل‌های شمال-قسمت منفجر شونده موشک ■۶-روش و شیوه-پول رومانی-شاه مغولی ■۷-کوتاهی و سهل‌انگاری در کار-سرور رعیت-رود روسیه ■۸-پسوند شباهت-مراسم-وزیدن باد-یک و یک ■۹-گربه سان تندرو-سلطنتی-یکی پس از دیگری ■۱۰-انکرالاصوات-شهر نورانی مازندران-میوه خونساز ■۱۱-همسایه سوریه-پنبه جدا شده از پنبه دانه-شرارت ■۱۲-سراینده گرشاسب‌نامه-مرزبان-سر و صدای همراه با فریاد ■۱۳-یار کارتونی پت-درخت سدر-بیماری پوستی که بر اثر حساسیت به مواد غذایی و دارویی به وجود می‌آید-طایفه کریم‌خان ■۱۴-حرکت کردن-سبد ■۱۵-رشته کوه زاگرس-چاره‌اندیشی-آهنگساز بزرگ اتریشی قرون ۱۸ و ۱۹ و نخستین استاد بزرگ سمفونی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

								۴
۵	۹		۴	۸				
				۲				۳
					۷	۳		
۸	۱	۷						
			۶		۵	۹		
۱								
		۴	۹				۸	
	۳	۹	۷				۱	

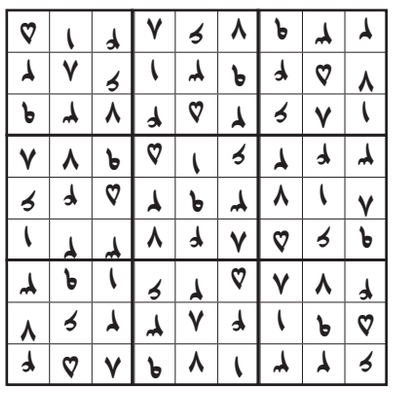

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۳۱۷